

سه مونولوگ

رقص اهر و و مونولوگ دیگر

منوچهر اکبرلو

سرشناسه	اکبر لو. منوچهر. ۱۳۴۱
عنوان و نام پدیدآور	رقص ماهی ها و دو مونولوگ دیگر / منوچهر اکبر لو
مشخصات نشر	تهران: آواز، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	ص ۶۰، ۱۷×۱۱ س م
شابک	۹۷۸۶۰۰۸۶۹۸۰۷۴
وضعیت فهرست نویسی	لیپا
موضوع	نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian drama -- 20th century
ردی کنگره	PIR۷۹۵۲/۷۲۶۷۱۳۹۶
رده ینا نویسی	۸۷۲/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۶۶۸۰۹۲

رقص ماهی ها و دو مونولوگ دیگر

پدیدآورنده: منوچهر اکبر لو

ویراستار: راضیه قلی پور

طراح جلد: امید علی کیان پور

مشخصات نشر: تهران، آواز

موضوع: نمایشنامه - مونولوگ

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۹۸-۰۷-۴

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش‌سخنی دربارهٔ آوازی
۱۴	هم‌نوازی ساس‌ها
۳۳	آواز گرگ‌ها
۴۵	رقص ماهی‌ها

پیش‌سخن درباره تک‌سخنی

یک می‌درا تیک - معمولاً - بر اساس دیالوگ پیش می‌رود. چالش بین دو تفکیک بیشتر. گیریم که در بخش یا بخش‌هایی از یک متن، شخصیتهای مختلف سخن بگویند. چه با خودش، چه با دیگری. دیگری آن که مداخله می‌بیند و گاه نه. در متن دراماتیک ریسک بزرگی است که فقط یک نفر حرف بزند؛ بنابراین همواره به کار نمی‌رود. مگر آن که نویسنده حس کند شخصیتی لازم است تا امید و رؤیای اندیشمند آرزویش را یکسره بر زبان آورد یا باید حس پرمعنی از ریست خود را انتقال دهد. در چنین جاهایی شخصیت برای در متن گذاشتن آنچه در ذهن دارد باید انگیزه‌ای قوی داشته باشد. هر چند در چنین بزنگاه‌هایی این کلام یک‌سویه به قول «آنچه پیرا» باید شگردی آگاهانه (یا ناآگاهانه) باشد که شخصیت می‌کوشد از طریق آن، به مقصود خود نائل آید؛ یعنی سخن

می‌گوید تا شنوندگانش را تحت تأثیر قرار دهد؛ بفریبد، از کاری بازدارد، بترساند، پریشان سازد، به کاری وادارد، عصبی کند یا....

همچنین کنارگویی نیز کلامی است که به تماشاگر گفته می‌شود. دور از چشم و گوش دیگر شخصیت‌های حاضر در صحنه در چنین حالتی شخصیت، با شکستن دیوار چهارم، در برابر آنچه رخ می‌دهد اظهارنظر می‌کند، تفسیر ارائه می‌دهد یا خنده می‌زند. پس را به مخاطب نشان می‌دهد. این هم شگردی است. گیریم که بزرگان سفارش می‌کنند این کار در اوایل نمایشنامه صورت گیرد تا به‌عنوان یک قرارداد به تماشاگر منتقل شود.

حدیث نفس‌گویی نیز صحنه‌ای دیگر از کلام یک‌سویه است. جایی که شخصیت، بلندبلند می‌اندیشد و بیان احساس می‌کند؛ مانند زمانی که در زندگی خود با خود حرف می‌زنیم. گیریم که در چنین زمان‌هایی معمولاً بلند بلند جملات کامل و گفتارهای سازمان‌دهی شده را بر زبان نمی‌آوریم. چنان‌که روانشناسان می‌گویند، تک‌گویی درونی مترادف با صدای درونی، کلام داخلی، ندای / نهیب وجدان، بر زبان سیلان ذهنی، متکلم واحد، نجوای با خود، فکر با کلمه و با خود حرف زدن است. چیزی که من آن را «تک‌سخنی» نام می‌گذارم.

(گیریم که نزد اهل تناتر به این گونه متون معمولاً مونولوگ گفته می‌شود.)

جایی خوانده‌ام که نجوای باخود در سطح آگاهانه برای حل یک مسئله یا نیمه آگاهانه در رؤیا با فعال کردن حافظه درازمدت انجام می‌شود. این نجواها گاه انسان را آرام می‌کند، گاه او را که پُر از فکرهای درهم‌برهم است آرامش می‌بخشد. وقتی کسی می‌گوید، «درباره‌اش فکر می‌کنم» را می‌توان عذری درونی با حرف زدن باخود به زبان مادری - چه بلند چه ساکت - نگاهاشت.

علت تولید این جملات درونی در فرد در برخی موارد نامشخص است. جنون، بوس و تعرق شنیدن عارضه‌هایی هستند که فرد صدایی بدون متن بیرونی را می‌شنود. شنیدن صدای درونی شبیه به نظر آمدن رؤیا است که شبکه‌های عصبی حسی سمعی یا بصری تحرکات اعمال می‌شوند و انسان چیزی را که نیست ادراک می‌کند. یک نظریه که همه تجربیات این‌چنینی داشته‌ایم. خارج از حوزه ادبیات ادراک نیز چنین تجربیاتی می‌شود. مثلاً شعر فروغ بیابانگر تعریف شخصی خود اوست. او همواره به عنوان اول شخص در حلال اشعارش حضور دارد و معمولاً تنها صدای حاضر است:

«و این منم/زنی تنها/در آستانه‌ی فصلی سرد/در ابتدای درک
هستی آلوده‌ی زمین/و یأس ساده و غمناک آسمان/و ناتوانی
این دست‌های سیمانی/ازمان گذشت/ازمان گذشت و ساعت
چهار بار نواخت/چهار بار نواخت/امروز روز اول دی‌ماه
است/من راز فصل‌ها را میدانم/و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم...»
برای پلات نیز چنین فضاهایی را در اشعارش دارد:

«لاله هیجان انگیزند بسیار/اینجا زمستان است/نگاه کن
همچنین سقید است/چقدر آرام، چقدر برف‌پوش.../من
آرامش را می‌آموزم/در سکوت خویش می‌آسایم/همان‌گونه
که نور دراز می‌کشد/بر این دیوارهای سفید/بر این
تخت‌خواب، بر این دست‌ها.../من هیچ‌کس/من هیچ ندارم
برای این هیاهو/من تمام لباس‌هایم را/به پرستاران
داده‌ام/پیشینه‌ام را به بی‌هوش‌گره‌ها/و بدنم را به جراحان...»

در بخش اول بوف کور، هدایت نیز چنین می‌کند. جملات
کامل با واوهای مکرر به هم وصل‌اند؛ به جای اینکه با نقطه
ختم شوند. این بیان بی‌وقفه راوی، از سر راهب درونی
اوست. گویی که بی‌هدف فقط می‌خواهد وراجی کند
«من سعی خواهم کرد آنچه را که یادم هست، آنچه را که از
ارتباط وقایع در نظرم مانده بنویسم، شاید بتوانم راجع به

آن یک قضاوت کلی بکنم؛ نه، فقط اطمینان حاصل بکنم و یا اصلاً خودم بتوانم باور بکنم - چون برای من هیچ اهمیتی ندارد که دیگران باور بکنند یا نکنند - فقط می‌ترسم که فردا بمرم و هنوز خودم را نشناخته باشم - زیرا در طی تجربیات زندگی به این مطلب برخورددم که چه ورطه‌ی هولناکی میان من و دیگران وجود دارد و فهمیدم که تا ممکن است باید خاشاک شوم؛ تا ممکن است باید افکار خودم را برای خودم نگه دارم. فکر می‌کنم تصمیم گرفتم که بنویسم، فقط برای این است که خودم را به سایه‌ام معرفی کنم - سایه‌ای که روی دیوار خمیده و مثل این است که هرچه می‌نویسم بااشتهای هرچه تمام‌تر می‌بلعد - برای اوست که می‌خواهم آزمایش بکنم: ببینم شاید بتوانیم یکدیگر را بهتر بشناسیم...»

تی اس الیوت نیز در سرود عاشقانه کی. ال فرد پروفراک؛ همین نجواها را دارد:

«اگر می‌پنداشتم که خوابم خطاب به کسی است/ که زمانی به دنیا رجعت خواهد کرد/ این شعله فروکش می‌کند/ و چون زنده بازنگشته است هیچ دیاری/ از ژرفنای دیار ما/ نیز اگر راست باشد آنچه شنیده‌ام/ بی‌بیم از رسوایی پست/ می‌گویم/ پس بیا تا برویم، تو و من/ آنگاه که شب بر آسمان نقش بسته است/ همچو بیماری بی‌هوش بر تخت جراحی/ بیا

تا برویم از میان خیابان‌های نیمه متروک / خلوتگاه‌های نجواگر
شب‌های بی‌قرار / در هتل‌های محقر یک‌شبه / و خیابان‌هایی که
به دنبال هم می‌آیند / چون استدلال کسالت‌بار اراده‌ی مگار / تا
تو را به پرسشی جانکاه رهنمون سازند / آه، پرس چیست این
پرسش / بیا تا برویم و به‌سوی قرار بشتابیم ...»

از این نمونه‌ها با شباهت و تفاوت‌ها، در ادبیات کهن ایران و
جهان بارها دیده شده است که این مختصر، جای نقل و
تشریح آنجا نیست. گرچه متأسفانه در این زمینه پژوهش و
نوشتار در حوزی مربوط به فارسی وجود ندارد.

این مختصر پیش از این برای سه تک‌گویی که به اهل
نظر ارائه می‌شود، هر سه درباره آدم‌هایی که به چشم
نمی‌آیند. آدم‌هایی که شاید نپذیریم هنوز هستند. نکته آن
است که بسیاری نویسندگان ما متأسفانه جوان‌ترها به دلیل
کم داشتن تجربه زیستی و نیز بی‌توجهی به عنصر حضور در
اجتماع و پژوهش‌های اجتماعی، معمولاً بی‌فراختر از مسائل
خود و اطرافیان‌شان نمی‌نویسند.

امید آن که قدر تک‌سخنی در دنیای درام که ذاتاً تک‌سخنی
است (و عجب تناقض شیرینی دارد این) بیش‌ازپیش دانسته
شود. چنان که تک‌سخنی را نه تنها برای اجرا در سالن‌های

کوچک بلکه در شأن هرگونه تماشاخانه‌ای قدر بدانیم. همچنین اجرای چنین آثاری را نه به معنای حذف دکور و نورپردازی و دیگر عناصر لازم درام به حساب آوریم.

نی‌توان سخن را به پایان برد مگر آن‌که از صاحبان خود، درام‌نویس نشر آواژ (محمدرضا قلی‌پور و فرشته فرشاد) بخواهیم که در این زمانه غربت کتاب، سختی‌های نشر ادبیات نمایشی را به جان خریده‌اند. قلمشان نویسا و کوشششان مورد توجه باد!

منوچهر اکبرلو